

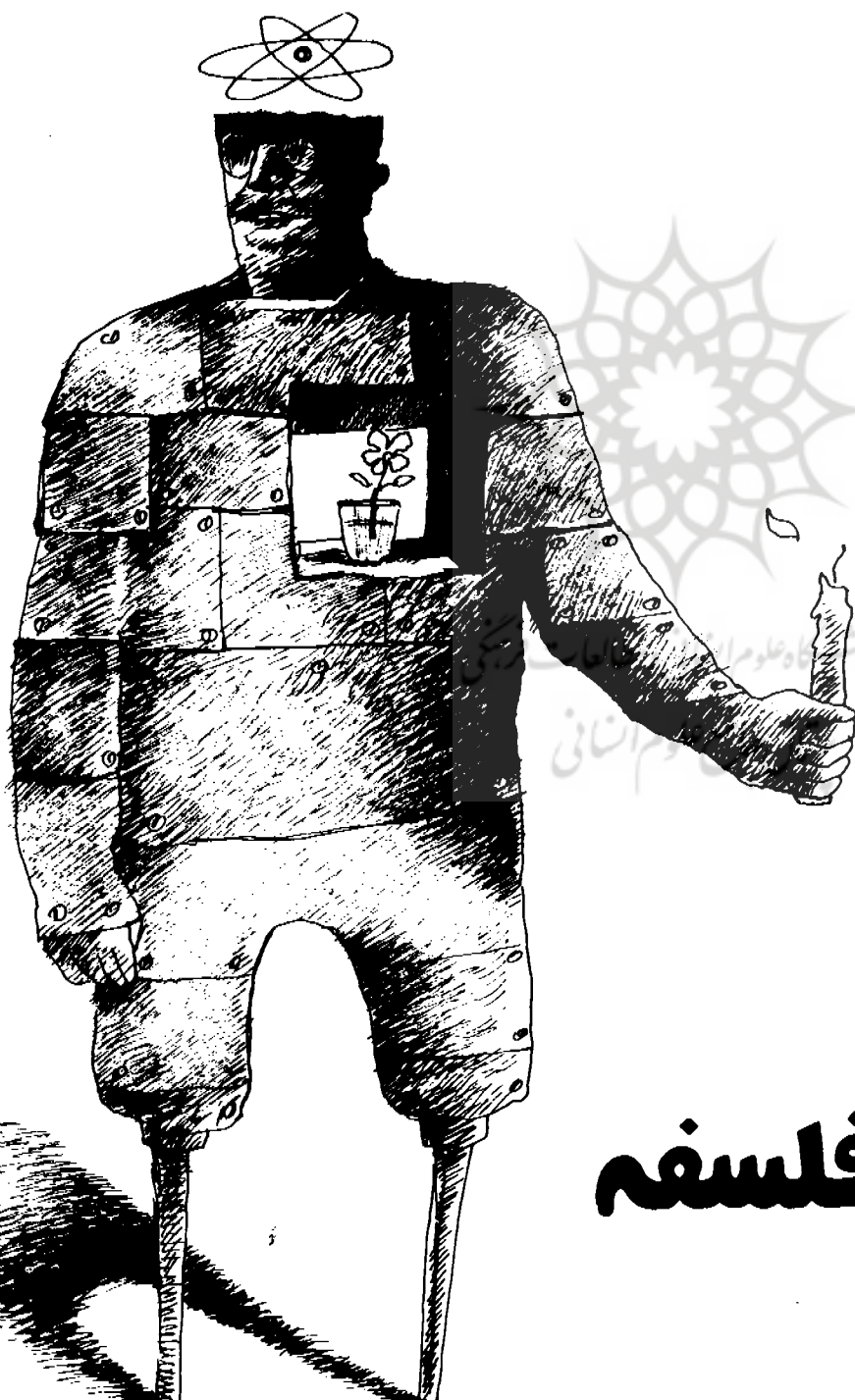
* هنر را می‌توان به باغی در دامنه‌ی کوهسار تشبیه نمود که در مه بهاری فرورفته است و ما برخی نقاط آن باغ را به وضوح می‌بینیم، اما از دیگر نقاط باغ تنها شماتی مبهم و نیمه روشن برابر دیده ماست.

* هنر، فلسفه نیست. هنر، علم نیست. هنر فقط خود هنر است و مقام والای هنر نیز از همین جا برمی‌خیزد.

* با متدولوژی علم هرگز نمی‌توان به تبیین هنر پرداخت و باروش فلسفه، تنها به تبیین معدودی از پویشهای هنری می‌توان دست یازید.

عده‌ای از متفکران معاصر که در طبقه‌بندی علوم صاحب نظر هستند، عقیده دارند که کل معارف بشر به سه بخش تقسیم میشوند و هیچ معرفتی در خارج از این تقسیم‌بندی نمی‌ماند. این سه بخش را علم، فلسفه و هنر می‌دانند. ووندت Wundt متفکر آلمانی نیز معارف را به دو گروه «توصیفی» و «دستوری» تقسیم می‌کند که با اندکی تسامح، تفاوت چندانی با تقسیم‌بندی سه گانه فوق‌الذکر ندارد. به هر حال:

نگارنده معتقد است که در تشریح مطلب لازم است که اولاً بدانیم تعریف هر يك از این سه بخش چیست، ثانیاً روش تحقیق و تتبع در هر يك از چه قرار. در این صورت است که از خلط این سه با هم و نیز «این همانی» در نقاط علم و فلسفه و هنر پیش‌گیری کرده دچار سفسطه و مقاله‌ای که گروهی به عمد یا به اشتباه پیش می‌آورند نگردیم.



هنر، علم، فلسفه

● عباس منطقی

۱. علم آن معرفتی است که اولاً انسان را قادر می‌سازد برخی حوادث مربوطه آینده را پیش بینی کند، ثانیاً همگانی و تکرارپذیر است. این دو خصلت در همه شعب علم جاری است ولی شاخه‌های مختلف علم، صفات ویژه‌ای نیز دارند که اشارتی به هر یک خالی از فایده نیست.

برخی از شاخه‌های علم، مستقل از اراده بشر هستند (مثل حقایق جاری در طبیعت) و برخی نیز تحت اوضاع خاص، تابع اراده بشر می‌باشند (مثل جامعه‌شناسی) و در این میان دانش ریاضی گرچه در طبقه بندی علوم قرار می‌گیرد، اما از آنجا که نفس ریاضی، ذهنی است ابزار برای دیگر علوم به شمار می‌آید و بدون وجود آن بسیاری از تحقیقات علمی محال خواهد بود. بدیهی است که انسان قادر به تغییر حقایق علوم تجربی نیست و تنها به تسخیر و استخدام آنها - آنها - در حدی مشخص و محدود - توانا است. ذکر یک مثال در این رهگنر ضروری است.

متصدی هواشناسی می‌داند که اگر فشار هوا به فلان درجه، مقدار بخار آب موجود در هوا به فلان مقیاس و درجه برودت در جو به فلان حد برسد، باران یا برف یا تگرگ خواهد بارید. چنین فردی اگر در محاسبات خود اشتباه نکند بارش در همان زمان تقریبی که وی پیش‌بینی کرده است وقوع خواهد یافت. این امر همان پیش‌بینی حوادث علمی آینده است. از جهت دیگر مبانی دانش هواشناسی در همه نقاط جهان و نزد همه دانشمندان این رشته یکسان و بدون اختلاف است و این همگانی بودن علم است و چون استنتاجهای آنان از محاسبات یک شکل است اترا تکرارپذیری علم نامیم.

افراد مردم چه این قوانین (در هواشناسی) را بدانند چه ندانند باران و برف و تگرگ خواهد بارید، و این بدان معنی است که حقایق مذکور مستقل از اراده بشر هستند. اما باید گفت که در مواردی انسان اندیشمند می‌تواند بیاری سایر علوم، با شناخت این قوانین هواشناسی آنها را به خدمت خود درآورد (نه آنکه آن قوانین را عوض کند)... ولی در جامعه‌شناسی و تاریخ، برخی رویدادها وجود دارند که نقش شخصیت‌هایی برجسته در تکوین آن رویدادها را نمی‌توان منکر شد. حال اگر بعضی کمونیستها نقش شخصیت بر تاریخ را نمی‌پذیرند ولی تتبع بخردانه در حوادث گونه‌گون تاریخ نشان میدهد که تئوری تاریخی مکتب مذکور در مواردی کثیر به بطلان کشیده شده است.

روش تحقیق در علم، روشی است تجربی. یعنی در مواردی آزمایش و آزمایشگاه و در مواردی مشاهده ضروری است. روش این نوع تحقیق از جهت متدولوژی، روش استقرای نام یا استنتاج قانون کلی از بررسی‌های جزء به جزء و مکرر است. بدین ترتیب می‌بینیم که احساس و عاطفه و فرهنگ ملی، نقشی در کشف یا استخدام یک قانون علمی - تجربی ندارد.

۲. در تعریف فلسفه گوئیم معرفتی است کل نگر که انسان را قادر می‌سازد حقایق را از اوها تمیز داده و هستی را آن طور که هست (موجود بما هو موجود) مطالعه نماید. فرضاً فلسفه است که مشخص می‌سازد هیچ حادثه‌ای بدون علت نیست (ضرورت علی) و یا

هر علتی، معلول خاص خود را دارد، مثلاً از گربه فقط گربه زاده میشود نه گوسفند (سنخیت علت و معلول) و قوانین عام دیگر...

روش تحقیق در فلسفه، تعقل است و استدلال و نه چیز دیگر.

۳. اما در باب هنر، ارائه‌ی تعریف یا مشخص ساختن متدولوژی آن، سهولت علم و فلسفه را ندارد. بحث هنر را گسترده‌تر ادامه می‌دهیم:

تردید نیست که عنصر زیبایی در هنر مقامی بارز و در حقیقت نقش اصلی را دارد، اما برای خود زیبایی هیچ تعریف جامع و بالفی وجود ندارد، زیرا:

اولاً زیبایی امری نسبی و قراردادی است، بدین معنی که شیء یا انسان یا اثری در یک جامعه زیبا است و در جامعه‌ای دیگر زیبا به شمار نمی‌آید. ثانیاً اصل‌هایی چون تناسب، عظمت، نظم، هارمونی (در رنگ و صوت) و... هر یک فقط در یک مورد آفریننده زیبایی است، نه درجا و در موردی دیگر.

اشکال در تعریف هنر تنها به ابهام در تشریح زیبایی ختم نمی‌شود، بل ابهامات دیگری در این رهگنر وجود دارند که بحث در باب آنها خارج از حوصله این نوشته است.

حال که تعریف هنر با اینهمه اشکال روبرو است آیا حق نداریم که در بحث هنر به قول معروف دست به عصا باشیم؟، لذا هنر را می‌توان به باغی در دامنه‌ی کوهسار تشبیه نمود که در مه بهاری فرورفته است و ما برخی نقاط آن باغ را به وضوح می‌بینیم اما از دیگر نقاط باغ تنها شمائی مبهم و نیمه روشن برآید ما است.

با توضیحی که به اختصار آمد، چنین نتیجه می‌شود که در تعریف علم و فلسفه، مشکلی به آن مقیاس که ما را از درک معنای علم و فلسفه باز بدارد نمی‌بینیم، اما هنر چنین نیست. در روش تحقیق آن نیز باید بدانیم از آنجا که در آفرینش‌های هنری، الهام و عواطف رقیق نقشی عظیم بهمه دارند (که در علم و فلسفه چنین نیست) نمی‌توان فورمول یا قاعده‌ای کلی ارائه داد که طبق چهارچوب آن بتوان احساس و الهام و عاطفه را قالب‌گیری یا قالب‌سازی کرد و هنر را بقول منطقیون - طبق آن چهارچوب - تبیین نمود.

هنر فلسفه نیست، هنر علم نیست. هنر فقط خود هنر است و مقام والای هنر نیز از همین جا برمی‌خیزد - هنرمند در عین آن که عزتی پرشکوه و جایگاهی والا دارد ولی قادر به پیش‌بینی حوادث آینده نیست و نیز قادر است که هر تغییر دلخواه را در اثر خود به وجود آورد - اینجا است که جان کلام و عصاره مطلب آشکار می‌شود و آن این است که:

«بامتدولوژی علم هرگز نمی‌توان به تبیین هنر پرداخت و با روش فلسفه، تنها به تبیین معدودی از پویش‌های هنری می‌توان دست یازیده

این بدان معنا نیست که بخواهیم مقام والا و آسمانی هنر را ذره‌ای پائین آوریم بل منظور آنست که بهوش باشیم، دچار سفسطه نشده، خصوصیات علم و فلسفه را در هنر جاری و ساری نسازیم. و اینک براساس آنچه بیان شد - اگر مقبول و

پذیرفته باشد - می‌توان بحث را اختصاصی‌تر کرد و به موسیقی پرداخت. به نظر نگارنده ابتدا باید روشن شود که از موسیقی (اعم از ایرانی یا غیر ایرانی) کدام جهت آن را می‌خواهیم بررسی کنیم؟ بدین منظور ناچاریم که اصل «کنه ووجه» را در نظر داشته باشیم. مثلاً گوش دادن به یک ترانه لری و لذت بردن از آن یا تنظیم یا هارمونیزه کردن آن کاری است در کنه و نفس موسیقی... ولی اگر در مقام پاسخی برای این پرسش باشیم که چرا لرستان موسیقی محلی دارد و فرضاً همدان ندارد، در اینجا به وجه موسیقی اندیشیده‌ایم. بدیهی است که اگر موزیسین بخواهد پاسخی برای پرسش بیابد بایستی روش تحقیق در تاریخ و در جامعه شناسی را بداند. در این نوشته به دو جهت اشارتی مختصر خواهیم داشت.

تردید نیست که هم فرهنگ و هم سرگذشت یک ملت - یعنی تاریخ - تأثیر بارزی بر همه پویش‌های او - و از جمله موسیقی - دارند. در فرهنگ ملت‌ها عناصری وجود دارند که برای یک یک افراد ملت مشترک است. رنجها، شادیهها، امیدها، خواست‌ها، عواطف، انفعالات، غرور، شکست‌ها، اوضاع اقلیمی و... که به یکدیگر جوش بخورند فرهنگ یک ملت را می‌سازند. همین عناصر در فرهنگ ملت دیگر نیز وجود دارند اما همسان و هم شکل با عناصر مشابه در فرهنگ ملت قبلی نمی‌باشند. مثلاً ملت هند رنج مستعمره بودن را چشیده است و شادی و سرور خاص جشن‌های سالگرد یا سالروز استقلال را هم می‌چشد پس ذائقه فرهنگی آحاد ملت هند یا هر دو مورد آشنا است ولی ما ایرانیان جشن پیروزی انقلاب را داریم اما مستقیماً هیچگاه جشن استقلال و سالروزی به نام رهایی از مستعمره بودن را نداشته‌ایم و لذا با چنین احساسی بیگانه‌ایم. وقتی این نکته را تعمیم داده و به همه عناصر فرهنگی بپردازیم به سهولت روشن می‌شود که موسیقی ملت‌ها ولو که در «گام»‌ها همسان باشند، در محتوا متفاوتند. مثلاً لطیفه مجهولی در موسیقی دو ملت آلمان و اسپانیا وجود دارد که تفاوت این دو موسیقی را آشکار می‌کند اما با کلمه و عبارت و جمله قابل بیان نیست. فرض کنید یک آهنگ ساز ایرانی در ماه شور (با مختصر تسامح؛ در گام شور) قطعه‌ای بسازد و یک هنرمند عرب نیز در همان ماه یا گام، به خلق اثری بپردازد - گام‌ها یکسان هستند ولی نه آن این است و نه این، آن. ما ایرانیان از قطعه اولی لذتی بیشتر می‌بریم و فلان فرد عرب از دومی...

این نکته نشان میدهد که آحاد یک ملت طی عمر خود به موسیقی ملی خویش عادت می‌کنند و همین عادت موجب لذت بردن از موسیقی ملی و احیاناً بی‌اعتنا بودن نسبت به موسیقی بیگانه است. ما ایرانی‌ها نمی‌گوئیم که موسیقی غرب بد است یا نامطبوع، نمی‌گوئیم که در موسیقی غربی تکنیک و فورم و محتوا وجود ندارد، حتی معترفیم که غربیان کارهایی پس از جمند در مورد موسیقی خود کرده‌اند که ما سالیان دراز باید بکوشیم که آن حرکت‌ها را در مورد موسیقی ایرانی عملی سازیم... ولی آنچه می‌گوئیم این است:

موسیقی ما میراث هزار و چند صد ساله ماست،

* اگر موسیقی ما با رنج عجین است، رنج دیرینه و

تاریخی را القاء می‌کند. ما نمی‌خواهیم گذشته را به خاطر رنج آن فراموش کنیم. زیرا ملتی که از سرگذشت خود صرف‌نظر کند، نیمی از سرمایه هويت خود را نابود کرده است.

موسیقی ما به خاطر داشتن ردیف و گوشه و دستگاه در گذشته و حال، پیوند نسل‌های پیشین با نسل حاضر و نسل‌های آینده است.

اگر موسیقی ما با رنج عجین است، رنج دیرینه و تاریخی را القاء می‌کند. ما نمی‌خواهیم گذشته را به خاطر رنج آن فراموش کنیم زیرا ملتی که از گذشته خود صرف‌نظر کند نیمی از سرمایه هويت خود را نابود کرده است. اما اگر موسیقی ما اندوهیار است توانائی آن را دارد که حماسه، شادی، عرفان، امید، بی‌نیازی و غرور را هم بیافریند.

ما معترفیم که بزرگان موسیقی ملی، باید بکوشند که هر چه را غرب انجام داده است، از باب آموزش، فراگیرند و در جایی که ممکن و عملی و بجا و شایسته است آن را با موسیقی ملی مرتبط نمایند و در جاییکه عملی نیست، عطای غرب را به لقایش ببخشند. چه، موسیقی برای ملت است نه ملت برای موسیقی.

به این نکته آخر که توجه بیشتری می‌دول داریم فوراً بیاد حمله‌ای می‌افتیم که دوستان اران موسیقی غرب به این «ربع پرده»ی مظلوم موسیقی ملی ما می‌کنند و در استدلال خود دو نکته را اساس قرار می‌دهند. نخست آنکه ربع پرده را نامطبوع (دیزونانس) می‌دانند و دوم آنکه می‌گویند ربع پرده نمی‌تواند تابع قوانین فیزیکی صوت و مبانی آکورد و هارمونی شود. در مورد اول، حرفشان درست است با این توضیح که غریبان یا به

ابتکار باخ و یا به هر علت دیگری عادت به شنیدن ربع پرده ندارند و طبعاً آن را مطبوع نمی‌دانند. در مورد دوم نیز استدلال این گروه درست است ولی از آنجا که ربع پرده یکی از میزها و شاخص‌های موسیقی ملی ما است نمی‌توانیم و نباید که آن را از موسیقی خود حذف

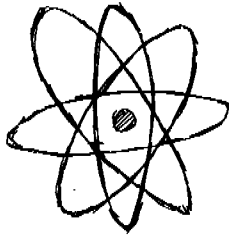
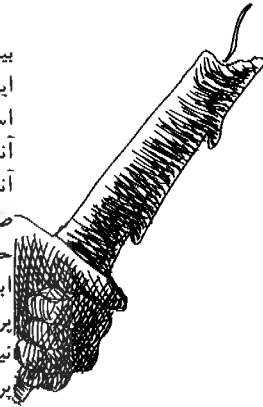
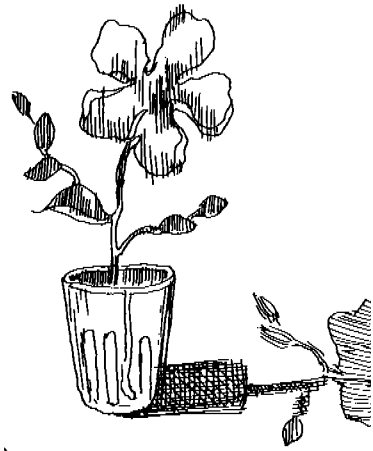
نماییم زیرا در این صورت یکی دو نسل بعد چیزی از افشاری و دشتی و سه گاه و ابوعطا و غیره نخواهد داشت. ولی جوهر کلام آن دسته از حامیان موسیقی

غرب که همراه موضوع ربع پرده را عنوان می‌کنند این است که موسیقی بخشی از شرق (و از جمله ایران) اصلاً نمی‌تواند علمی شود؛ می‌پرسم «علم» چیست

که موسیقی غربی در قالب آن جای می‌گیرد و موسیقی ما نمی‌تواند؟... اگر به تعریف علم که در آغاز مقاله ذکر شد توجه کنیم، روشن می‌شود که هم «علمی بودن» و هم «علمی نبودن» برای موسیقی به معنای عام آن هر دو ناپیچا است زیرا موسیقی از جمله هنرها است نه از جلوه‌های علم یا فلسفه. موسیقی از روان برمی‌خیزد، برای روان عمل می‌کند، اساس آن از احساس و عاطفه و انفعالات است و امور خارج از ذهن

(عینیات) نقش ضعیفی در پیدایی آن دارند. لذا آن کس که موسیقی ایرانی را علمی نمی‌داند خود در کاربرد لغت «علم» گرفتار خطا است، مگر آنکه به جای «علمی بودن»، اصطلاح دیگری به کار برند که در آن صورت بحث و بررسی، شکل بسیار متفاوتی خواهد یافت.

اینک به نکته دیگری که گهگاه شنیده می‌شود



می‌پردازیم و آن چیزی است به نام «موسیقی جهانی» که سخت مبهم است. نگارنده عقیده دارد که اگر در علم می‌توان مراحل فرضیه و تئوری را پیمود و سپس به قانون رسید (که قانون علمی جهان شمول است) و اگر در فلسفه یا ارائه قوانین عام، میتوان آرایی جهان شمول عرضه داشت (که جای تردید بسیاری در آن هست و فروریزی برخی آراء جهان شمول فلسفی را به تازگی آزموده‌ایم) در موسیقی چنین امری محال است زیرا وجود اینهمه اختلاف یا تفاوت در فرهنگ‌ها و عادت‌ها که آحاد ملت‌ها بموسیقی خود دارند، ارائه اثری کاملاً «جهانی» از این فاقد معنی و فاقد امکان است. موجب سپاس خواهد بود که طرفداران «موسیقی جهانی» فقط يك اثر را نام ببرند که آن اثر در شهرها و روستاهای آسیا، امریکای لاتین، اروپا، اقیانوسیه، افریقا، اسکیموهای قطب و اینجا و هر جا مطبوع و لذت بخش باشد. البته آقایان نامبرده میتوانند اصل «هنر برای هنر» را پیش آورده و گروهی از حرفه‌های موسیقی، یا تحصیل کردگان موسیقی را منظور کنند و معیار «جهانی بودن» يك اثر موسیقی را پسند این قبیل اشخاص قرار دهند که اگر چنین باشد باید گفت این عده قلیل که همه جهان نیستند. ای کاش همه ما چنان بار بیاییم که در انتخاب صفت برای هر موصوف، عنان اختیار را رها نساخته و بدانیم که در قبال تاریخ مسئول هستیم.

به «علمی کردن» موسیقی باز می‌گردیم: اصولاً یکی از مقولات هنر، هنر برای مردم و هنر برای هنر است. اگر هنر برای هنر را مد نظر داشته باشیم طبعاً ارتقاء کیفی موسیقی خودمان در همین جا مطرح می‌گردد... بسیار خوب، ولی این ارتقاء کیفی چه هست؟

اگر احمیاء گوشه‌ها و ردیف و دستگاه‌ها و خصوصاً به کارگیری آنها در ساختن آثار ضربدار (ریتمیک) منظور باشد که بسیار بجا و شایان تحسین است و اگر کاربرد اصولی فنی از قبیل نحوه صحیح ارکستر آسیون، هارمونی، کنترپوان، چند صدائی در آوازهای ضربدار و غیره توصیه شده به يك شرط می‌توان این گونه حرکت‌ها را پذیرفت که اصل فدای فرح نگردد. یعنی چیزی به نام علمی کردن موسیقی، اصالت موسیقی ما را مسخ نکنند، در این حالت به اصل هنر برای مردم هم تجاوزی نکرده بلکه گوش مردم را نیز به چنین موسیقی بی‌عادت داده و سطح پسندشان را بالا برده‌ایم.

به هر حال، بحث موسیقی به این مقال تمام نشده و جای سخن‌های بسیار هنوز خالی است ولی يك نکته را با اطمینان کامل خاطر می‌توان عنوان نمود و آن این است که موسیقی اصیل و سنتی ما از عناصر فرهنگ خودی و نیز نشانی از هويت ملی ما است. هر نوع تغییری که به مسخ اینگونه عناصر بیانجامد، نارواست و چنین بهای گزافی را برای هیچ چیز نباید پرداخت.

بسمه تعالی

قابل توجه کودکان و جوانان عزیز

نوار قصه

«کله‌ها همیشه»

همیشه که مغز و رشد خدا از رشد و ورشد

همیشه کنند: مرکز فرهنگی هنری شاهد

«بسته بنیاد شهید انقلاب اسلامی»

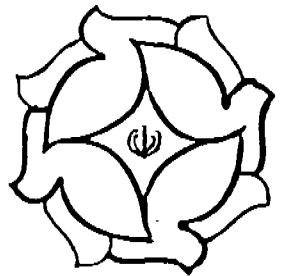
تهران خیابان طالقانی بین لیبر حافظ

مرکز بخش: جنب واحد فرهنگی بنیاد شهید انقلاب اسلامی



واحد فرهنگی مرکز

اضافه میشود توزیع این نوار از سوی واحد
فرهنگی بنیاد شهید انقلاب اسلامی از روز
۲۲ اسفند سالروز تأسیس
بنیاد شهید انقلاب اسلامی
آغاز شده است



مرکز فرهنگی هنری شاهد